

سیاه روزشش جدی و پیامدهای شوم و ننگین آنرا تقبیح و محکوم میکنیم!

سیاه روزشش جدی سال 1358 خورشیدی، روزتهاجم نظامی وحشیانه سوسیال امپریالیست های روسی به افغانستان است. این سیاه روزبیث یکی ازخونبارترین روزها درتاریخ معاصر افغانستان بشمارمیرود. دراین روزتزاران نوین، رویزیونیستهای مرتد روسی عزم تسخیراین سرزمین رانمودند. لاکن خلاف محاسبات آنهاوچاکران بومی شان، مردم آزادیخواه ودلیرافغانستان بامبارزات ومقاومت های همه جانبه خود پوزة این ابرقدرت جهانخوارومزدوران حقیرودلیل خلقی پرچمی اشرا بخاک مالیدند. همانطوریکه مردمان باشهامت این مرزوبوم درطول تاریخ وجودی شان دربرابرهرمتجاوزواستیلاگری مقاومت کرده وبامبارزات استقلال طلبانه شان سه بارازاواسط قرن نوزدهم تااوایل قرن بیستم ارتش مهاجم وغارتگراستعمارگران انگلیس را به شکست مفتضحانه روبروکردند. زمانی سوسیال امپریالیست های روسی افغانستان را اشغال نظامی نموده وسلطه استعماری شانرابرخلق مظلوم وعذاب دیده ما تحمیل کردند که رژیم باندهای خلقی پرچمی ها درزیرضربات جنگ ومقاومت مردم افغانستان درآستانه سقوط قرارگرفته بود. ازآنجاییکه امپریالیست های روسی نتوانستند تسلط شانرابرمردم افغانستان ازطریق حالت و شرایط نیمه مستعمره توسط رژیم وابسته وسرسپردہ شان ادامه دهند، به شیوه استعمارمستقیم روی آورده وافغانستان رابه مستعمره کشیدند.

باید گفت که درآن شرایط ابرقدرت شوروی دررأس بلوک سوسیال امپریالیستی شرق که دررقابت شدیدی با ابرقدرت امپریالیستی امریکا قرارداشت؛ تلاش میکرد تا سلطه اشرا برخلفها وملل درقاره های آسیا، افریقا وامریکای لاتین ومنابع وبازارهای مهم جهان تحکیم بخشد. ازآنروتسلط کامل برافغانستان منحیث معبری برای رسیدن به بحرهند مورد هدف آن بود. ازآنجاییکه استعمارگری وسلطه برمناطق استراتژیک ومنابع عظیم جهان یکی ازراه های است که سرمایه داری وامپریالیسم درجهت انباشت سرمایه وفایق آمدن بربحران های اقتصادی علاج ناپذیرش به آن متوسل میشود. سرمایه داری دولتی روسیه نیزدرآنزمان جهت تسلط برسرمینهای جدید ودستیابی به مناطق ومنابع وبازارها متوسل به چنین اقدامی شده بود. درآنزمان اقتصادامریکا بحیث بزرگترین اقتصادجهان وبخشهای زیادی ازکشورهای سرمایه داری نیزدچاربحران اقتصادی بودند وازطرفی هم درآن شرایط «جنگ سرد» بین دوابرقدرت نیزبیش ازپیش شدت میافت و اوضاع جهانی بطرف کشیده شدن به جنگ سوم جهانی روبه وخامت میرفت. بعبارت دیگرشبح جنگ سوم امپریالیستی برجها سايه افکنده بود. بادرنظرداشت اوضاع پرمخاطره آنوقت جهان، وقوع جنگ بین دوابرقدرت دررأس بلوک امپریالیستی که دردو طرف انبارهای ازسلاح های کشتارجمعی وسلاح اتمی رادراختیارداشتند؛ این امکان بوجودآمده بود که این قدرتهای غارتگرووحشی بمنظورتأمین منافع شوم شان کره زمین را به کوره ذوب ده ها واحیاناً صدها ملیون انسان بیگناه ومظلوم مبدل کرده و صدمات وخسارات جبران ناپذیری رابریطبیعت ومحیط زیست واردنمایند. اگرچه سرمایه داری جهانی بخاطرکسب سود بیشتروانباشت سرمایه ازهیچ گونه جنایت وبربریتی علیه خلقها وملل جهان روی گردان نبوده و نیست. امدارآن شرایط

دیده شد که فرصت مساعدی برای دولت امریکا پیش آمده بود تا بر رقیب سوسیال امپریالیست اش که در منجلا ب یک جنگ تجاوزکارانه و مقاومت گسترده مردم افغانستان قرار گرفته بود ضربه شددی وارد نماید. ناگفته نماند که قبل از آن امپریالیسم امریکا در طی دوده با دامن زدن به مسابقه تسلیحاتی اقتصاد اتحادشوروی راسخت تضعیف کرده بود، که اینبار با قرار گرفتن آن در زیر ضربات جنگ مقاومت مردم افغانستان؛ بیش از پیش تحت فشار اقتصادی و سیاسی قرار گرفته و ضعیف شد.

جنگ مقاومت که در ابتدا با حرکت ها و شورشهای خودجوش توده های مردم افغانستان علیه رژیم شددیداً وابسته به مسکو آغاز شده بود و توانسته بودند ضربات خردکننده بر رژیم جنایتکار و فاشیست خلقی پرچمی ها (که هزاران تن از مردم بیگناه و افراد مترقی و انقلابی را به جوخه های اعدام سپرده بودند و شنیعترین جنایات و اعمال ضدانسانی را علیه مردم مرتکب شده بودند) وارد کنند. با اشغال نظامی و سلطه استعماری اتحادشوروی وقت؛ جنگ و مقاومت مردم افغانستان علیه اشغالگران سوسیال فاشیست روسی و فاشیستهای خلقی پرچمی هرچه گسترده تر و همه جانبه تر شدت یافت. چنانچه قبلاً اشاره شد از همان آغاز جنگ مردم افغانستان علیه رژیم کودتائی،

دولت امریکا یک جبهه گسترده از امپریالیست های غربی و حکام دولتهای ارتجاعی وابسته و سرسپرده اش را علیه رقیب روسی آن بسیج نمود. تجاوزگری نظامی و کشتار مردم بیدفاع افغانستان بوسیله اتحادشوروی و رژیم مزدوران و ارتکاب انواع جنایات علیه خلق مظلوم ما افکار عامه و اعتراض تمام نیروها و افراد مترقی و آزادیخواه در سراسر جهان را علیه آن برانگیخت. در آن زمان دولت امریکا بکمک دولت های پاکستان و عربستان سعودی و ایران و امرای کشورهای حوزه خلیج فارس و سایر دولتها و نهادهای وابسته اش چندین گروه از ارتجاع مذهبی بومی را سازمان داده و بر جنگ مقاومت مردم افغانستان تحمیل و مسلط کردند. و بعلاوه ده ها هزار نفر از قماش های مختلف عناصری بندوقار و اوپاش، آدمکش و متعصب و عقب مانده از کشورهای عربی تحت رهبری اسامه بن لادن ملیونر عربستانی نیز زیر نام «جنگ اسلام و کفر» و «جنگ علیه کمونیسم» سازمان داده و وارد جبهات جنگ در افغانستان کردند. در موردش این وسیع ترین جبهه نظامی و سیاسی بود که دولت امریکا علیه ابرقدرت رقیب سوسیال امپریالیسم شوروی وقت تشکیل داده بود. هر دو جبهه ارتجاع و امپریالیسم: از یک طرف سوسیال امپریالیستهای روسی و دولت مزدورش در افغانستان که از حمایت و همکاری وسیع بلوک شرق و کشورهای وابسته و اقمارشوروی برخوردار بودند و از طرف دیگر جناح امپریالیستهای غربی و دولت های ارتجاعی منطقه به سرکردگی دولت امریکا بود که امکانات تسلیحاتی مرگبار گسترده را وارد کارزار جنگ در جنوب و مرکز آسیا کرده بودند. در واقع این خلقهای ستم دیده و بلا کشیده افغانستان بودند که در میدان جنگ مقاومت شان علیه استعمارگران روسی و رژیم مزدورش فشار و ضربات دبلوک امپریالیستی ارتجاعی را بگونه مستقیم و غیر مستقیم متحمل میشدند. مردم ما با اثر این جنگ جنایت کارانه که امپریالیسم شوروی و دولت مزدوران بر آنها تحمیل کرده بودند در طی یک و نیم دهه حدود یک و نیم ملیون کشته دادند و به همین اندازه معیوب و معلول شدند و ملیونها تن آنها از اثر فشار ستم و استبداد و وحشیگری و جنایات متجاوزین روسی و رژیم مزدوران مجبور به آوارگی گردیدند. اشغالگران روسی و رژیم دست نشانده آنها کشور را در همه عرصه تخریب کرده و به ویرانه مبدل کردند. همه زیر بناهای تولیدی و اقتصادی آن به وسیله غارتگران روسی و مزدوران آن منهدم گردیده و منابع آنرا بغارت بردند.

15 سال سلطه استعماری اتحادشوروی و حاکمیت فاشیستی خلقی پرچمی ها و سایر گروه های روسی و جنگ و حشیانه که فاشیست های روسی بر مردم ما تحمیل کرده بودند ضربات سهمگینی بر پیکر جامعه و ویرانه ویرانی های زیادی ببار آوردند. بالمقابل با حاکم شدن گروه های ارتجاعی

در رهبری جنگ مردم زمینه برای مداخلات گسترده دولت های امپریالیستی غربی و دولت های ارتجاعی منطقه خاصاً پاکستان و ایران و عربستان سعودی در کشور نیز مساعد گردید. امپریالیستهای غربی و دولت های منطقه اگر از یک طرف بفرزیه زدن امپریالیسم شوروی بودند از طرفی هم هر کدام بفرسازمان دادن نیروهای مزوری برای شان شدند تا در آینده میتوانستند روی آنها در جهت پیش برد اهداف غراتگرانه شان در افغانستان و منطقه حساب کنند. از جانبی هم براه انداختن وحشت و ترور علیه گروه های انقلابی و مترقی در جبهات جنگ و در شهرها هر چه بیشتر جنگ مردم را از رهبری مترقی و مردمی محروم نمودند. این غارت گران ضد بشریت سعی کردند تا مردم ستم دیده افغانستان را هر چه بیشتر منکوب و بیچاره سازند. این مطلب نیز قابل یادآوری است که اشغالگران روسی و دولت مزدور توانستند عناصری را که در ابتدای قیامها و شورشهای مردم ظاهراً در صف آنها قرار داشتند بطرف خود جذب نمایند. آنها عده ای از قوماندانها و سرگروپ های جنگی را که عمدتاً عناصر لومین و بی خاصیتی بودند و یا عناصر استفاده جو، باپول و سلاح و مهمات خریدند. و هم عده عناصر ارتجاعی ای که هوای قدرت طلبی را در سر می پروراندند چون احمدشاه مسعود در رأس تشکیل شورای نظاروربانی در رأس جمعیت اسلامی و هم سخنان آنها را که در قبضه کردن قدرت سیاسی بعد از جنگ بار قیب شان گلب الدین سخت در رقابت بودند، باپول و سلاح و کمکهای اطلاعاتی خریدند. قابل تذکر است که در آن وقت گلب الدین و گروه او بیش از دیگر گروه های ارتجاعی اسلامی مستقر در پاکستان در وابستگی و سرسپردگی به دولت پاکستان و امریکا و امپریالیست های غربی قرار داشته و از حمایت خاص آنها برخوردار بود. و در طی 14 سال جنگ حدود 70 درصد تسلیحات و مهمات و کمک های نقدی امریکا و غرب در دسترس او قرار میگرفت. دیده شد که بعد از سقوط رژیم مزدور روس دولت اسلامی وابسته به امپریالیستهای غربی و امپریالیسم فدراسیون روسیه از گروه های جهادی و بخشهای از خلقی پرچمی ها، «ستمی ها» و ملیشه های مزدور روسی چون باند دوستم و ملک و هم قماشان شان، تشکیل گردید. بآنکه مردم ما در طی یک و نیم دهه اشغال استعماری اتحاد شوروی و حاکمیت وحشتبار خلقی پرچمیها و استبداد گروه های ارتجاعی اسلامی خاصاً در دهات کشور، توانستند بامبارزات میهن پرستانه شان بزرگترین ضربه نظامی را بر اشغالگران روسی و رژیم مزدور آنها وارد کنند؛ اما حاصل همه قربانیهای آنها را گروه های اسلامی خود فروخته مستقر در پاکستان و ایران و حامیان خارجی شان تصاحب کردند. و نتیجه شکست مردم افغانستان در جنگ مقاومت ضد روسی و رژیم مزدورش اوضاع و شرایط وحشتباری است که بصورت پیهم تا امروز در کشور و بر مردم ادامه دارد. به یقین که مبارزه هر خلقی هر قدر هم که خونین و فداکارانه باشد بدون رهبری مترقی و انقلابی یا بوسیله ارتجاع حاکم سرکوب می شود و یا بوسیله گروه دیگری از ارتجاع مورد سوء استفاده قرار میگردد.

مردم افغانستان در واقع سه دهه است که بلاوقفه تحت ضربات وحشیانه قدرتهای امپریالیستی و ارتجاع مزدور آنها قرار دارند. همین اکنون تحت سلطه استعماری امریکا و ناتو و دولت دست نشانده شان همه روزه کشته میشوند و انواع تجاوز و ستم بر آنها رواداشته می شود. حدود دو ثلث مردم افغانستان که در طی سه دهه همه دار و ندار شان را از دست داده اند در شرایط فقر و گرسنگی و خیمی بسر میبرند؛ از امکانات سرپناه و خدمات اجتماعی حداقل انسانی نیز محروم اند. فجیع ترین ستم و تجاوز بوسیله ارتشهای اشغالگرو گروه های ارتجاعی رنگارنگ بر آنها اعمال میگردد. در شرایط هفت سال اخیر که امریکا و ناتو بر کشور و مردم مسلط شده اند؛ بر طبق خصلت و اهداف غارتگرانه امپریالیستی شان همه گروه های و نیروهای مزدور و رهن و میهن فروش و جانی و ضد بشر اعم از جهادی، طالب، ملیشه، خلقی پرچمی، افغان ملتی، سزائی، بشمول عده ای از شعله ایهای خود فروخته به امپریالیسم و ارتجاع (دکتر اعظم دادفر، دکتر دادفر سپینتا، دکتر سیماسمر و دیگران) و سایر گروه ها و عناصر خود فروخته را با هم یکجا کرده و بر مردم افغانستان مسلط کردند. امکانات

مالی ایرا که امپریالیستها بنام «کمک به مردم و بازسازی» کشور از آن صحبت دارند؛ بعد از غصب و غارت بخش اعظم آنها توسط خودشان و سازمانهای «غیردولتی» وابسته به آنها باقی چون لاشه ایست که این گروه های ارتجاعی داخل و خارج دولت دست نشانده از آن تغذیه کرده و مشغول ثروت اندوزی اند. این دشمنان قسم خورده مردم با برخورداری از حمایت باداران امپریالیست شان آنچه که در توان دارند در دستکاری و غارت مردم بینوا بکار میگیرند. امریکا و ناتو هم با اتکاء بر همین گروه ها و عناصر ارتجاعی و میهن فروش خاین میتوانند مردم افغانستان را در منگنه سلطه استعماری شان نگهدارند. قدرتهای استعماری و امپریالیستی در طول تاریخ وجودی شان بر خلقها و ملل ضعیف جهان چنین کرده اند و در آینده نیز چنین خواهند کرد. ماهیت «کمک و حمایت» امپریالیسم و ارتجاع همین است که در طی سه دهه در افغانستان و مردم آن میگذرد. البته در طول تاریخ قدرت های استیلاگرو مهاجم و دول استعماری و امپریالیستی علیه خلقها و ملل مظلوم جهان چنین کرده اند و تا سرمایه و امپریالیسم و ارتجاع مزدوران وجود دارند وضع بر خلقهای تحت ستم جهان با اشکال و اوضاع متفاوتی بر همین منوال خواهد بود. زیرا تا ستمکش و بهره ده وجود داشته باشد، ستمگرو بهره کش وجود دارد.

تازمانیکه مردم به حاکمیت طبقاتی خودشان دست نیابند، زیر سلطه امپریالیسم و استعمار و حاکمیت طبقات ارتجاعی قرار خواهند داشت. طبقات ارتجاعی زمانی با اعمال فشار و استبداد و حتی با توسل به فاشیسم حاکمیت طبقاتی شانرا بر طبقات مردم اعمال میکنند و زمانی هم با فریبکاری و نیرنگ و اغواگری به حاکمیت شان ادامه میدهند. شیوه اغوا و فریب طبقات حاکم معمولاً از طریق تبلیغات متوهم کننده گسترده از طریق مطبوعات و بوسیله رسانه های جمعی و مزدوران قلم بدست شان صورت میگیرد و در شکل دیگری کارزار انتخاباتی برای می اندازند و با صدها چال و نیرنگ و عوامفریبی نمایندگان خود را با لباسهای مختلف بنام «نمایندگان مردم» کاندید کرده و باین صورت مردم بیچاره را اغوا میکنند. حکومتی تشکیل میدهند و نام آنرا میگذارند «حکومت منتخب مردم». باین ترتیب هر چند سال یکبار چنین مضحکه انتخاباتی را بر راه می اندازند و نمایندگان خود را توسط مردم بحیث رئیس جمهور و وکلای پارلمان انتخاب میکنند. در حالیکه اکثریت قاطع همین افراد نه نمایندگان طبقات مردم که نمایندگان طبقات ارتجاعی حاکم اند. در حالیکه این نوع دموکراسی متعلق به طبقات حاکم است که در جوامع مختلف به اشکال گوناگون از آن استفاده میکنند. تقریباً در همه کشورهای جهان طبقات حاکم از همین ترفند دموکراسی جهت حکومت کردن و تثبیت حاکمیت شان استفاده مینمایند. در کشورهای سرمایه داری و در کشورهای تحت سلطه انتخابات صورت میگیرد و پارلمان تشکیل میشود؛ اما دستگاه تبلیغاتی دولتها شب و روز از طریق بخشهای مختلف آن انتخابات را «حق دموکراتیک» و پارلمان را «مظهر اراده و یگانه وسیله اعمال حاکمیت مردم» جامیزنند. در حالیکه در واقع در همه جوامع به اشکال و طرق مختلف آرای مردم بانیرنگ و فریب و خدعه، وعده و وعید و شرایطی هم با اعمال فشار و تهدید و ارباب و یاتوجیهات دینی و مذهبی آرای مردم رامیگیرند. مثلاً در جمهوری اسلامی ایران حاکمان غدار و جبار و قاتل آن رأی دادن را برای مردم وظیفه دینی و شرعی تبلیغ میکنند. کدام فرد عاقل میتواند ادعا نماید که در چنین شرایطی توده های مردم در فضای دموکراتیک میتوانند رأی بدهند که ممکن نیست. مثلاً شرایط افغانستان را در زمانهای قبل و خاصاً در شرایط سه دهه اخیر مدنظر قرار دهیم. آیا ممکن است که مردم افغانستان تحت چنین شرایطی توانسته باشند و یابن توانند بطور آزادانه و بدون هیچگونه فشار و جبر و زور تهدید بیای صندوقهای رأی بروند که ممکن نیست. و بفرض اگر بدون اعمال زور و فشار هم رأی بدهند باز هم بنفع کدام طبقات رأی خواهند داد؛ به بقین که بنفع طبقات ارتجاعی مزدور امپریالیسم. شرایط افغانستان را با ساختمان اجتماعی اقتصادی آن در نظر بگیریم؛ از یکطرف سویه فرهنگی و سواد و سطح آگاهی سیاسی حدود هشتاد درصد مردم نهایت نازل است، از طرف دیگر ساخت اجتماعی -

اقتصادی فنودالی جامعه و تسلط فرهنگ فنودالی و قبیله ای در آن و موجودیت روابط قبیله ای و قومی که بخش اعظم کتله های مردمی که در دهات کشور زندگی میکنند، شدیداً تحت تأثیر چنین روابطی قرار دادند. ممکن نیست که مردم محروم و بیبنا بتوانند از فرمان ارباب فنودال و یارنایس قوم و قبیله و طایفه شان و یا در شرایط فعلی از دستورهای تهدیدآمیز قوماندانان ها و حکام محلی خونخوار سرپیچی کنند. و یا اثرات تخدیرکننده روحانیون مرتجع را بر اذهان توده های مردم بتوان رد نمود. و همچنان ممکن نیست که قسمی موضوع تطمیع بمنظور کسب آرای بخشهای از مردم در مناطقی مطرح نباشد. برخی ها از دورچنین تصویری دارند که کشورهای سرمایه داری کشورهای «آزاد و دموکراتیک» انوجریان انتخابات و رفتن در پارلمان در این کشورها شکل و ماهیت دموکراتیک دارد؛ در حالیکه در همه نظام های طبقاتی دموکراسی و انتخابات ماهیت طبقاتی دارند و از آن طبقات حاکم هستند. در کشورهای سرمایه داری پارلمان نیز مظهر طبقاتی دارد و به هیچ صورت مظهر اراده توده های زحمتکش این کشورها نیست. در این کشورها نیرنگهای انتخاباتی شکل دیگری است. بخش اعظم مردم از طریق احزاب رفورمیست طرفدار نظام و یا از طریق اتحادیه های کارگری و صنفی که روسای آنها که عاملین وفادار سرمایه داران اند به پای صندوق های رأی برده میشوند.

چنانچه در فوق ذکر شد در کشورهای تحت سلطه (کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فنودال و یامستعمره و نیمه فنودالی) نیز دموکراسی و پارلمان ماهیت طبقاتی خود را دارد و فقط در شکل متفاوت است. البته در کشورهای سرمایه داری مردم بطور نسبی از حقوق مدنی و اجتماعی برخوردارند. مردم در این کشورها از بعضی آزادیها ی سیاسی نیز بهره مندند. ناگفته نماند که در همین کشورهای سرمایه داری اروپای غربی تا چنددهه قبل زنان حق اشتراک در رأی دهی را نداشتند. و یا تبعیضی که علیه سیاه پوستان و سایر رنگین پوستان در اضلاع متحده امریکا و علیه اقوام رنگین پوست مقیم در اروپای غربی در مواردی اعمال شده و میشود؛ حتی خلاف همین دموکراسی بورژوائی این کشورهاست. اگرچه مردم در کشورهای سرمایه داری حداکثر میتوانند در چوکات قانون ابراز نظر و عقیده نموده و اجتماعات و تظاهرات ها تشکیل دهند. اما در همین کشورهای دموکراسی بورژوائی هم احزاب و افعلاً انقلابی بگونه دلخواه نمیتوانند بطور آزادانه فعالیت کنند. فقط احزاب طرفدار نظام و یاسایر احزاب و گروه های باصلاح چپ مانند احزاب سوسیال دموکرات و احزاب رویزونیست که ماهیتاً احزاب بورژوا رفورمیست اند به هر شکل و شیوه ای که بخواهند میتوانند فعالیت کنند. زیرا دولت ها به اساس اهداف برنامه ی و ماهیت فکری و سیاسی این احزاب مطمئن اند که این احزاب هدف سرنگونی نظام سرمایه داری و جایگزینی آن به نظام طبقاتی مردمی راندارند. و اهداف آنها فقط محدود به انجام ریفورم در جامعه است. در شرایطی که در این کشورها رونق اقتصادی وجود داشته باشد تضادهای طبقاتی در این کشورها از شدت کمتری برخوردار است. لکن در شرایطی که دچار بحران اقتصادی باشند و بیکاری و فقر و تیره روزی کارگران و زحمتکشان بیداد کند؛ در آن صورت تضادهای طبقاتی نیز تشدید گردیده و موج اعتراضات بلندی شود. در صورتی که در این کشورها احزاب انقلابی وجود داشته باشند در چنین شرایط و اوضاعی میتوانند از این وضعیت بحران نظام و حالت بیکاری، فقر و سیاه روزی توده های زحمتکش (شرایط عینی مساعد) استفاده کرده و در جهت آماده کردن شرایط ذهنی در جامعه مبارزه کرده و توده های مردم را برای یک مبارزه طبقاتی گسترده بسیج کنند. در غیر آن توده ها با وجود بلند کردن صدای اعتراض شان با همان مبلغ کمی که دولت به کارگران در اوقات بیکاری میپردازد قناعت کرده و زندگی پر مشقتی را سپری میکنند و منتظر رونق دوباره اقتصاد می مانند.

اما در کشورهای تحت سلطه بادر نظر داشت ساخت اجتماعی-اقتصادی آنها ستم طبقاتی و ملی و ستم امپریالیستی و اجتماعی تقریباً بطور مداوم بر مردم بیداد میکند و بهمان سطح هم تضادهای طبقاتی و ملی و اجتماعی در این کشورها تشدید است. بدین لحاظ است که شرایط عینی در این کشورها همیشه

مساعدت؛ لکن شرایط ذهنی باید بوسیله نیروهای انقلابی مساعد گردد. عبارت دیگر مردم آنقدر در منگنه فشارستم و استثمار بیادگری و بیعدالتی و فقرگرسی و بیچارگی و غیره مصایب قرار دارند که میشود این کشورها را بشکال متفاوت به انبار مواد منفجره تشبیه نمود. وزمانی اگر نیروهای مترقی و انقلابی مردمی در این جوامع بتوانند خود را بشکل درست و اصولی سازمان داده و بار عایت اصل مخفی کاری و ایجاد تشکلات زیرزمینی مبارزات علنی را در جهت آگاهی دادن توده های مردم از وضعیت فلاکتبار زندگی شان در عرصه های مختلف و افشای ماهیت نظام حاکم و طبقات ارتجاعی و هم اینکه علت اصلی فقر و بدبختی و ستمکشی آنها نسل اندر نسل، همین ساخت اجتماعی و اقتصادی جامعه و همین طبقات ارتجاعی حاکم اند که قدرت سیاسی را در دست دارند و بوسیله همین قدرت سیاسی و ارتش و پولیس، سارنوالی (دادستانی)، وارگان قضائی، زندان و پولیس مخفی و وسایل دیگرشان مردم را سرکوب میکنند و آنها نمی توانند در برابر طبقات حاکمه اعتراض کنند و حق خود را بخواهند. و اگر نیروهای مترقی و انقلابی به این نیرومندی و امکان دست یابند که بتوانند به مردم آگاهی سیاسی بدهند و ماهیت نظام را برای آنها افشا کنند که علت فقر و سیاه روزی شما باینکه جان میکند و زحمت میکشید ولی گرسنه اید، از بی لباسی و بی دوائی و بی مسکنی و بیسوادی رنج میبرید ولی حاصل دست رنج شمارا همین طبقات دارا غصب کرده و در عیش نوش و ناز و نعمت زندگی میکنند. منابع طبیعی و معادن شمارا همین طبقات ارتجاعی و حامیان امپریالیست آنها غارت میکنند و سرمایه می اندوزند. اگر زمانی شمارا به انتخابات فرامیخوانند باز هم این انتخابات یک نیرنگ بیش نیست که با اغوا و فریب شما حاکمیت طبقاتی شانرا قانونیت می بخشند. از اینجاست که با آگاهی حاصل کردن مردم موقعیت طبقات ارتجاعی بخطر مواجه میشود و طبقات حاکم و دولت عاملین این آگاهی و توده های فعال را مورد تعقیب و زندان و شکنجه قرار داده و حتی در شرایطی محکوم به اعدام مینمایند. در این کشورها چون طبقات حاکم ارتجاعی موقعیت نهایت متزلزلی دارند؛ از اینرو از رشد فکری و سیاسی و بیداری توده های مردم و کوچکتترین حرکت سیاسی آنها سخت بوحشت می افتند و هر حرکت حق طلبانه مردم را شدیداً سرکوب میکنند. افراد و گروه ها و نیروهای سیاسی واقعاً مردمی را که در جهت منافع مردم مبارزه میکنند سعی دارند تا توده های مردم را از طرق و شیوه های مختلف آگاه سازند تا خود را سازمان داده و یک مبارزه متحد و منسجمی را علیه طبقات حاکم سازمان دهند و این مبارزه را به شکل سیاسی و مبارزه مسلحانه تازمانی ادامه دهند که سلطه امپریالیسم را از کشور طرد کرده و طبقات حاکم استثمارگر و ستمگر نوکر قدرتهای امپریالیستی و دولت های ارتجاعی را از مسند قدرت براندازند و حاکمیت خود را جایگزین آن کنند و صاحب سر نوشت سیاسی، صاحب سر زمین و منابع کشور خود شوند و با کوشش و زحمت خود و اولاد خود را از بردگی و فقر و فلاکت و ستم و مظالم طبقات مفتخوار و امپریالیسم نجات دهند. چون طبقات حاکم فئودال و کمپرادور و عناصر مزدور و حامیان امپریالیست شان در این کشورها می بینند که منافع شان از طرف چنین گروهها و نیروهای تهدید میشود؛ از اینجاست که نمیتوانند آنها را تحمل کنند.

نظام های ارتجاعی و مزدور امپریالیستها از جمله دولت کرزی با آنکه در لفظ صحبت از «دموکراسی و آزادی بیان» میکنند؛ اما حتی بصورت نمایشی هم در اکثر این کشورها مقوله "آزادی عقیده" در قوانین آنها جای ندارد. برای آزادی بیان هم حدومرزی معین کرده اند. زیرا هیچ فرد و نیروی مترقی و انقلابی نمیتواند بایبان آزادانه باورهای خویش حاکمیت جبارانه آنها را مورد سوال قرار دهد. و اگر نیروی و یا گروهی در فعالیت های سیاسی اش در جامعه پا از چوکات و حدود معینه قانون مدونه نظام در این کشورها بیرون بگذارد؛ جداً مورد تعقیب، باز پرس و سرکوب قرار میگیرد. در کشورهای اسلامی آزادی عقیده موضوع نهایت حساس جلوه داده میشود و باندک ترین اشتباهی فعال سیاسی مورد تکفیر قرار میگیرد (به موضوع محاکمه و تهدید به اعدام و حبس

بیست سال پرویز کامبخش و دیگران که «بجرم» ابراز نظریه سرنوشت های مشابهی دچار شدند، توجه کنید). در چنین جوامعی مانند افغانستان و ایران و پاکستان، عربستان سعودی و اندونیزی، سودان و سایر کشورهای اسلامی؛ دین و مذهب برا ترین حربه در دست طبقات ارتجاعی حاکم در برابر گروه ها و نیروهای سیاسی انقلابی و روشنفکران مترقی است.

در نتیجه: در همه جوامع طبقاتی منجمله افغانستان که طبقات خلق تحت ستم و استثمار و مظلومیت و اجحاف طبقات ارتجاعی و قدرت های امپریالیستی قرار دارند فقط یک راه برای نجات آنها وجود دارد و آن راه مبارزه طبقاتی رهائی بخش است که توده های مردم بامبارزات انقلابی شان طبقات ارتجاعی و حامیان امپریالیست آنها را از مسند قدرت بزیربکشند و حاکمیت طبقاتی خود را جایگزین کنند. این یگانه راه است و دیگر هیچ راه بین البینی که بتواند توده های مردم را از این ورطه ستم و بدبختی و فقر و فلاکت، قحطی و جنگ، فحشا، مریضی ایدز و اعتیاد به مواد مخدر و غیره مصایب و بلاهای اجتماعی و اقتصادی نجات دهد، وجود ندارد. هستند در این کشورها عده ای از گروه های سیاسی معین و معلوم الحال که توده های مردم و روشنفکران ناآگاه جامعه را با مطرح کردن راه بین البینی مبارزه گمراه و اغوا می کنند. این راه همان راه احزاب و گروه های ریفورمیست و سازشکار است که باشکال مختلف در کشورهای سرمایه داری و در کشورهای تحت سلطه وجود دارند و هدف اصلی و واقعی آنها در عالی ترین حد آن اصلاح ریفورمیستی نظام های حاکم است و نه سرنوشتی آنها به نفع ایجاد حاکمیت طبقاتی توده های خلق. از همین رو است که دولتها در کشورهای مختلف از این احزاب حمایت میکنند و فعالیت این احزاب را بهترین نمود دموکراسی در این کشورها تبلیغ و از این طریق توده های خلق را به گمراهی میکشانند. پارلمانهای کشورهای مختلف راجه جهان همین احزاب و سازمانهای ریفورمیست پر کرده اند. دولتها و طبقات حاکم هر چند سال یکبار به مردم حق میدهند از بین چند خدمتگزار رژیم حاکم و ستمگرانها یکی را انتخاب کنند.

در هفت سال اخیر مردم افغانستان تحت سلطه و ستم استعماری امریکا و ناتو و دولت مزدورانها قرار دارند. امریکا و ناتو افغانستان را میدان «جنگ ضد تروریستی» شان ساخته اند و بیش از همه مردم مظلوم ما گوشت دم توپ ارتشهای اشغالگرو گروه های ارتجاعی شورشی طالب و دیگران شده اند. دیگر به عامی ترین مردم افغانستان آشکار شده است که دولت امریکا و ناتو به حمایت و کمک آنها نیامده اند بلکه منظور آنها بر آورده شدن اهداف غارتگرانه خود آنها در منطقه است. امریکا و ناتو که افغانستان را در اشغال نظامی داشته و حاکمیت استعماری را بر مردم تحمیل کرده اند؛ شیدانه در جهت اغوای مردم لویه جرگه ها و انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی و مجالس ولایتی دایر کرده و مزدوران و خادمان خود را بقدرت رساندند. این دولت از نظر مردم افغانستان هیچگونه مشروعیت و قانونی ندارد و همه ارکان آن و لوباترفند انتخابات بوجود آمده باشد نامشروع است. و هر فردی که در این شرایط مدعی شود که در پارلمان نظام مستعمراتی بحیث نماینده واقعی مردم آمده است فقط خود را مورد استهزا قرار داده است. در طی پنج سال اخیر که گروه های ناراضی طالبان و گلب الدین و حقانی و دیگران به جنگ مسلحانه علیه ولی نعمتان سابق شان ادامه میدهند یکبار دیگر کشور برای مردم به جهنمی از کشتار و ویرانی و جنایت و ستم و وحشیگری مبدل شده است. این جنگ در ماهیت جنگی بین دو گروه و یادوسته ارتجاعی و ضد مردم است. جهت طالبان و گلب الدین و حقانی این جنگ برخلاف ادعای شان که خود را نیروهای «مقاومت ملی» میخوانند بادر نظر داشت ماهیت فکری و سیاسی و اهداف استراتژیک آنها و سابقه سیاه و جنایتبار شان علیه مردم و میهن؛ نمیتوانند مدعی چنین امری باشند. آنها چند سال قبل به کمک امریکا و دولت پاکستان بقدرت رسیدند لکن بعد از سرکشی از دستور ارباب بزرگ از قدرت خلع شدند و بار دیگر در خدمت همین امپریالیستها قرار خواهند گرفت.

یکی از علل مهم در تداوم جنگ کنونی اینست؛ زمانیکه رژیم طالبان ساقط شد و جناح ائتلاف شمال و جناح تکنوکرات به سرکردگی کرزی در رأس دولت دست نشانده قرار گرفت؛ دیگر نفوذ و تسلط دولت پاکستان بر دولت افغانستان تقریباً خاتمه یافت. از آنجاییکه دولت پاکستان با دولت هندوستان بادشمنی دیرینه بسر میبرد و از طرفی هم مسئله «خط نام نهاد دیورند» که دولت پاکستان خواهان برسمیت شناختن آن از طرف دولت افغانستان است. و هم موجودیت اقوام پشتون و بلوچ در دوطرف این خط و روابط و علایق قومی و خونی و زبانی این اقوام باهم؛ برای طبقات حاکم و دولت پاکستان یک مسئله جدی و حیاتی در طول تاریخ تشکیل پاکستان بوده است؛ از اینرو دولت پاکستان در طی سه دهه اخیر تمام سعی خود را در تخریب و تضعیف پایه های دولت در افغانستان بخرج داده و با تمام قوا سعی کرده است تا از یکطرف از تشکیل دولت نیرومندی (از نگاه نظامی و اقتصادی) در افغانستان جلوگیری و از جانب دیگر دولت دست نشانده و وابسته به خودش در یک افغانستان ضعیف و محتاج به پاکستان روی کار آید چون دولت اسلامی و امارت اسلامی طالبان همچنان دولتی باشد که با دولت هندوستان مناسبات حسنه و نزد یک نداشته باشد. علاوه بر نفوذ و تسلط بر دولت افغانستان؛ دولت پاکستان هدف دارد تا از منابع سرشار گاز و نفت کشورهای آسیای میانه استفاده کرده و با صدور تولیدات صنعتی و زراعتی اش به این کشورها راه ترانزیتی تجارت از طریق افغانستان را درست داشته باشد. با در نظر داشت این مسایل سلطه و نفوذ در افغانستان برای طبقات حاکم پاکستان نه تنها اهمیت استراتژیک که اهمیت حیاتی نیز دارد. دولت پاکستان خاصاً ارتش نیرومند آن که خود را صاحب و حاکم حقیقی این کشور میداند؛ بهر شکلی که باشد از این منافع دست بردار نیست و تا جای که امکان و توان برایش موجود باشد سعی میکند تا در دولت افغانستان نفوذ و تسلط داشته باشد.

موضوع دیگر اینکه پاکستان برای دولت امریکا در منطقه از اهمیت استراتژیک برخوردار است؛ حتی با در نظر داشت اینکه در آینده وجود یک روسیه نیرومند نظامی و اقتصادی و ظهور چین بحیث یک قدرت اقتصادی و نظامی در منطقه؛ باز هم پاکستان در حفظ منافع امریکا در منطقه جنوب آسیا و آسیای مرکزی حایز اهمیت است. با آنکه بخشهای از گروه های اسلامی مستقر در مناطق سرحدی در ایالت شمال غربی (صوبه سرحد) با دولت مرکزی پاکستان در افتاده و درگیر جنگ مسلحانه اند؛ اما با در نظر داشت تاریخ وجودی پاکستان و نقش دین و مذهب در وجود آمدن (تشکیل) این کشور در نیمه قرن بیستم بعد از تقسیم شبه قاره هند به دولت هند و مسلمان (که توطئه دولت انگلیس را بعد از ختم سلط استعماری اش در هند در زمینه نباید از نظر دور داشت)؛ طبقات حاکم پاکستان بخاطر حفظ منافع شان از گروه های اسلامی هم در تخریب اذهان مردم پاکستان و آرام نگه داشتن آنها و هم در شرایط مقتضی در تحریک آنها علیه منافع دولت (هندوستان) و یا هر دولت مخالف دیگری در منطقه نقش مهمی ایفا کرده، میکنند و در آینده نیز خواهند کرد. مثال بارزان در منطقه تشویق و حمایت فعالیت های گروه های اسلامی پاکستانی بوسیله دولت پاکستان در کشمیر تحت سلطه هندوستان است. و از این طریق در طی چندین دهه درد سرهائی را برای دولت هند بوجود آورده است. موضوع دیگر نفوذ دولت پاکستان و احزاب اسلامی در گروه های اسلامی و ناسیونالیست در کشمیر است و از این طریق سعی کرده است تا از تشکیل یک نیروی مترقی و انقلابی در کشمیر جلوگیری نماید. و باین صورت در بانحراف کشاندن جنبش آزادی خواهی مردم کشمیر در جهت حصول استقلال و تشکیل نظام مترقی و مستقل نقش نهایت منفی بازی کرده است. چنانکه این دولت بخش دیگر کشمیر را تحت سلطه داشته و بطور همه جانبه بر خلق آن ستم اعمال میکند. همچنان حضور گروه های بلوچ مخالف دولت اسلامی ایران در داخل خاک پاکستان بر همین مبنا است.

هفت سال است که دولت پاکستان ظاهراً در «مبارزه علیه تروریسم» در کنار دولت امریکا قرار داشته و در این مدت حدود 14 میلیارد دلار کمک از دولت امریکا دریافت کرده است؛ اما از حمایت هه جانبه طالبان افغانی و پاکستانی و گروه القاعده در جنگ علیه قوای امریکا و ناتو و دولت دست نشانده آنها در افغانستان دست نکشیده است. باین صورت هر ادعای که طالبان افغانی و رهبران آنها ملاحظه و گلب الدین و حقانی بنمایند که آنها گویا مستقل اند و بخاطر «دفاع از استقلال» کشور از سلطه امریکا و ناتو میجنگند حرف پوچی است. جنگ این گروه ها با قوای اشغالگر و دولت مزدور اگر از یک جهت بخاطر دوباره بقدرت رسیدن خود شان است از جهت دیگر بمنظور تحقق خواست استراتژی دولت پاکستان در افغانستان و منطقه است. دولت پاکستان حتی با وجود بارها هوشدار جدی دولت امریکا و ناتو از این کمک ها و حمایتها دست برنداشته است. در صورتی که دولت امریکا و شرکای آن ناتو و دولت مزدوران در افغانستان خواسته باشند با طالبان و گلب الدین معامله نمایند در واقع آن معامله با دولت پاکستان نیز خواهد بود. و امریکا و ناتو بشکلی باید منافع استراتژیک دولت پاکستان را در افغانستان تامین کنند. همین حالا بخوبی آشکار است که دولت کرزی با موقعیت فعلی آن بدون قوت های خارجی اشغالگر مدت کوتاهی هم مقاومت کرده نمیتواند. و دولت دست نشانده حتی اگر به لحاظ نظامی و اقتصادی قدرت مندتر هم بشود نخواهد توانست به مقابل طالبان و گلب الدین که از حمایت دولت پاکستان و گروه های القاعده و طالبان پاکستانی برخوردارند، مقاومت نماید.

همین حالا هر قدر دولت امریکا اصرار دارد که دولت پاکستان طالبان پاکستانی رامهار کند، باز هم در طی دو- سه هفته اخیر طالبان چهار بار بر ترمینل وسایل و دیپوهای امریکا و ناتو در نزدیکی شهر پشاور حمله کردند و بخاطر آرام بیش از 300 وسیله باربری و نظامی و دیپوهای ذخیره سلاح و مهمات و سایر مواد و وسایل ارتش ناتو و امریکا را طعمه حریق نموده و یا بغارت بردند. عمل حریق و غارت کاروانهای اکمالاتی ارتش امریکا و ناتو پیوسته در مسیر راه به افغانستان ادامه دارد. این ممکن نیست که دولت امریکا و ناتو به عمق نیت دولت پاکستان و عملکردهای دوپهلوی آن واقف نباشند؛ ولی از آنجاییکه بحیث قدرت های تجاوزگر و غاصب در افغانستان و منطقه حضور نظامی دارند؛ بادر نظر داشت اهمیت استراتژیک پاکستان در منطقه و همکاری استراتژیک دولت آن؛ در شرایط فعلی بر خوردهای این چنینی و عملکردهای دوپهلوی دولت پاکستان رانادیده میگیرند. در این اواخر که مشکلات دولت دست نشانده و قدرتهای اشغالگر در افغانستان افزایش یافته است. بیش از پیش پوسیدگی و فساد نظام استعماری بر ملا شده و روز تا روز عامه مردم نسبت به وعده های دروغین قدرتهای اشغالگر و تبلیغات پوچ و تر فندهای استعماری آنها و دولت مزدور کرزی بی اعتماد میشوند. اساساً این دولت استعماری از بدو تشکیل آن با عدم مشروعیت بوجود آمده، هم به لحاظ ساختار کل نظام و هم از نظر ترکیب جناحی آن این دولت از بدو تشکیل در وضعیت بحران چند دستگی قرار داشته است. دیگر بحران فساد و بی اعتباری آن و گاهی حدت تضادهای بین جناح های متشکله این نظام (که بخشی از آن وابستگی به دولتهای خارج از ائتلاف امپریالیستی اشغالگر دارند مانند جناح ائتلاف شمال و جبهه متحد نام نهاد برهبری ربانی)، برای قدرت های اشغالگر به امر غیر قابل علاجی مبدل شده است. این نظام مستعمراتی با تمام تبلیغات وسیعی که در طی این هفت سال بوسیله مطبوعات امپریالیستهای اشغالگر و مطبوعات خودش در آرایش آن انجام گرفته است؛ و تبلیغاتی که توسط صدها نشریه، ده ها تلویزیون و رادیوی که در داخل کشور به مصرف امپریالیسم در فریب و اغوای مردم و آرایش نظام فعالیت میکنند. همچنان بیش از یکصد حزب سیاسی و ده ها گروه و انجمن «فرهنگی و مدنی» که بوسیله گروه ها و نیروهای انقیاد طلب و خادم امپریالیسم و ارتجاع تشکیل شده و با شیوه ها و اشکال مختلف در آرایش اوضاع کنونی بنفع امپریالیسم و ارتجاع حاکم و اغوای مردم مشغول اند؛ دیگر مردم افغانستان به این نظام کوچکترین اعتماد و باوری

ندارند. بر همین مناسبت که کرزی در این اواخر تبلیغات گسترده را در مورد برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و آغاز مذاکرات با طالبان و گلب الدین را به منظور ختم جنگ و تأمین صلح و امنیت در کشور وسیله قرار داده تا از این طریق برای خود و پاداران اشغالگرش فرصت کمائی کند. و تا زمان براه انداختن یک انتخابات نمایشی دیگر به منظور «انتخاب» دوباره کرزی و پامزدور دیگری در رأس دولت مستعمراتی و بعد براه اندازی باصطلاح انتخابات پارلمانی و مجالس ولایتی مردم را فریب داده و برای مدتی مصروف نگهدارند. با آنکه صحبت از روزهای آخر کرزی گرم است و رهبری طالبان نیز آغاز مذاکرات را با دولت کابل تکذیب کرده است؛ با آنهم دولت کرزی به شدت تبلیغاتش افزوده است. ملاحظه میشود که این دوترفند به منظور اغوای مردم که دیگر بیکاری و فقر، بی امنی و عدم مصئونیت جانی و مالی مردم، و جنایت و ستم و تجاوزگری بر آنها و بی کفایتی و ناتوانی و رسوائی دولت دست نشانده به انتها درجه رسیده است. و دیده می شود که دولت پوشالی و قدرت های اشغالگر هم از حل این معضلات بکلی عاجز مانده اند. بفرض اگر قدرتهای اشغالگر و دولت مزدورانها بتوانند یکبار دیگر مردم را با این ترفندها فریب بدهند؛ باز هم با در نظر داشت ماهیت نظام استعماری و شرایط اشغال و استعمار نخواهند توانست از این بحران علاج ناپذیر همه جانبه نجات حاصل کنند. و لوطبق صحبتهای شان بر تعداد ارتش اشغالگر نیز بیفزایند و برنامه تشکیل ملیشه های محلی را بمنظور جنگ علیه طالبان که قرار است بامصرف دولت امریکا تشکیل شود، نیز عملی سازند.

مردم افغانستان باید ملتفت شوند و دقیق و جدی باند یسند و بخود تکانی بدهند که هیچ راه حل امپریالیستی ارتجاعی نمی تواند آنها را از این ورطه هلاکتبار نجات دهد. حتی اگر مذاکراتی هم بین دولت و طالبان صورت گیرد و همه در یک دولت جمع شوند باز هم سرنوشت سیاسی و حیات اقتصادی و اجتماعی آنها در دست امپریالیستهای غارتگر و همین گروه های جانی ضد ملی و ضد بشریت باقی خواهند ماند و طی سالها در شرایطی مانند شرایط کنونی رنج و عذاب خواهند کشید. فقط این خود مردم افغانستان هستند که باید خود را از این وضعیت هلاکتبار نجات دهند. مردم ما خاصاً آن روشنفکران و روشنیبانی که واقعاً بمردم خود و استقلال واقعی کشورشان فکر میکنند باید این توهمات را از خود دور کنند که کدام قدرت خارجی نسبت به کدام قدرت خارجی دیگر بهتر است و یا کدام مزدورانها از کدام مزدور دیگرشان برتری دارد که در رأس دولت پوشالی قرار گیرد و یا مزدور قدرتهای اروپائی از مزدور امریکا بهتر است و یا کی ها باید در آینده عوض افراد کنونی به پارلمان بروند و از این قبیل توهمات.

اینها همه تصورات بیهوده و واهی ایست که منشأ در بیخبری و ناآگاهی سیاسی طبقات و اقشار مردم و روشنفکران مردمی دارد. مردم ما باید باین امر یقین حاصل کنند که به آگاهی سیاسی اشد نیاز دارند. در همه حال آگاهی سیاسی برای مردم نهایت مهم و حیاتی است. سرنوشت سیاسی و حیات اقتصادی و اجتماعی مردمان یک کشور مستقیماً به آگاهی سیاسی و فرهنگ مترقی و مبارزه انقلابی آنها مربوط است. توده های مردم باید این توهم را بدور اندازد که سیاست و یافراگیری فهم و دانش سیاسی کار چند نخبه است، نخیر این چنین نیست. تا زمانی که همه مردم و یا اقل بخشهای از توده های مردم به آگاهی سیاسی نرسند و با مبارزات مترقی و انقلابی شان به بیداری و آگاهی سایر کتله های جامعه همت نگمارند، یک جنبش سیاسی گسترده مردمی در جامعه بوجود نمی آید. در قدم اول این وظیفه و رسالت آن گروه ها و افراد واقعاً انقلابی است که صادقانه در راه مردم و نجات بشریت می رزمند، تا در جهت بوجود آمدن چنین جنبشی سعی و تلاش بخرج داده و خستگی ناپذیر مبارزه کنند. در غیر آن همین طبقات ارتجاعی ملاک و فئودال و تاجر کمپرادور و نمایندگان شان همین گروه های جنایتکار و قاتل مردم و روشنفکر خدام امپریالیسم و ارتجاع به حمایت قدرت های امپریالیستی غارتگر به استثمار و ستم مردم و جنایت و تجاوز علیه آنها ادامه داده و منابع و سرمایه های

کشور را بغارت میبرند. راه نجات و خلاصی مردم و کشور از این منجلا ب و قهقرا ی که قدرت های امپریالیستی و نیروها و طبقات ارتجاعی بوجود آورده اند و رهائی از این ورطه تباهی و سیاه روزی فقط مبارزه و مقاومت توده های مردم و روشنفکران مردمی در پرتواندیشه های انقلابی نجاتبخش مردمی است و بس.

زنده و مستدام باد مبارزات مترقی و انقلابی مردم افغانستان!
مرگ بر امپریالیست های اشغالگر و دولت مزدورانها!